



## تومان آغا فخرالدوله دختر شاعر و ادیب ناصر الدین شاه قاجار

پدیدآورده (ها) : قاضیها، فاطمه

کتابداری، آرشیو و نسخه پژوهی :: گنجینه اسناد :: پاییز و زمستان 1381 - شماره 47 و 48  
از 18 تا 33

آدرس ثابت : <http://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/92385>

دانلود شده توسط : سارا سلطانی

تاریخ دانلود : 21/08/1395

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است. بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

[www.noormags.ir](http://www.noormags.ir)

تومان آغا فخرالدوله، دختر هفتم (۱) و فرزند دهم ناصرالدین شاه، در سال ۱۲۷۸ ه.ق از خازن الدوله همسر گرجی و صیغه ای ناصرالدین شاه دیده به جهان گشود. (۲)

یک سال بعد از همین زن، دختر دیگری متولد گردید به نام توران آغا. این دو دختر در دوران کودکی و قبل از بلوغ، مادر خود را از دست دادند و ناصرالدین شاه که از این واقعه سخت آزرده خاطر شده بود، دو دختر را به تاج الدوله نخستین زن عقدی خود پس از جلوس واگذار کرد. تاج الدوله نیز در تربیت این دوشیزگان کمال تلاش را بکار برد و با استخدام معلمان کارآموده به تعلیم و تربیت آنان همت گماشت. (۳) ناصرالدین شاه نیز که دختران را شایسته دید، هنگامی که به سن بلوغ رسیدند، تومان آغا را به لقب فخرالدوله و توران آغا را به لقب فروغ الدوله مفتخر ساخت. ذکر این نکته شایان توجه است که در بعضی کتب، فخرالدوله را تومان آغا و بعضی دیگر توران آغا قید نموده اند، ولی سندی که در انتهای این مقاله بازنویسی و کلیشه شده و به خط فخرالدوله است، این نکته را بیان می دارد که شاعره مورد نظر «تومان آغا فخرالدوله»، دختر هفتم ناصرالدین شاه می باشد. توران آغا فروغ الدوله، خواهر کوچکتر فخرالدوله، در سال ۱۲۹۷ ه.ق با ظهیرالدوله ازدواج کرد، فروغ الدوله بعدها به ملکه ایران ملقب شد. وی زنی نکته سنج و شاعر بود. شوهر وی ظهیرالدوله متصوف بود و فروغ الدوله که در آغاز زندگی این روش زندگی را نمی پسندید، بعدها خود به همان طریقه پیوست. شخصیت این زن را از محتویات مکاتباتی که با همسرش ظهیرالدوله داشته است می توان دریافت. ملکه ایران شعر می گفت و مختلص به «صفا» بود. وی در سال ۱۳۳۵ ه.ق چشم از جهان فرو بست. (۴) آن قدر که در مورد پاکدامنی فخرالدوله سخن رفته است، در مورد فروغ الدوله کمتر چنین صفتی بکار برده شده است.

فخرالدوله دختری بود زیبا، شاعر، نقاش و خطی بسیار خوش داشت. به قول مؤلف کتاب «پشت پرده های حرم سرا» «زنی بود، بسیار زیبا، ادیبه و شاعره، شیرین سخن می گفت» (۵) وی از محارم پدر بود، بسیاری از یادداشتهایی که از ناصرالدین شاه برجای مانده با خط زیبای فخرالدوله به رشته تحریر درآمده، به طوری که از سال ۱۲۹۹ ق که فخرالدوله بیست و یک ساله بوده است، در متون خاطرات ناصرالدین شاه دستخط وی به تناوب مشاهده می گردد و صفحات زیادی از خاطرات ناصرالدین شاه در سالهای ۱۳۰۰ تا ۱۳۰۷ (۶) ه.ق، به خط فخرالدوله است. با این که فخرالدوله مورد توجه و احترام پدر بود و در اندرون شاهی از مقام والایی برخوردار؛ دلباخته مهدی قلی خان مجدالدوله امیرآخور دربار گردید (۷) و بدین ترتیب بود که در روز ۲۴ ذی قعدة ۱۲۹۹، مجدالدوله مادرش را به خواستگاری فخرالدوله فرستاد. این خواستگاری که موافق میل شاه نبود با بی اعتنائی از طرف وی مواجه گردید. (۸) ولی تومان آغا فخرالدوله عاشق تر از آن بود که عدم تمایل پدر و سلطان صاحبقران او را به انصراف وادارد و بدین ترتیب بود که روز ۲۰ ذیحجه ۱۲۹۹ با برگزاری مجلس عقدکنان و بدون حضور شاه، به همسری مهدی قلی خان مجدالدوله درآمد. (۹)

در پی آن در تاریخ ۱۹ جمادی الاول مراسم عروسی برگزار و روز بعد فخرالدوله را به خانه مجدالدوله بردند. اعتمادالسلطنه در این رابطه در خاطرات روز ۲۱ جمادی الاول ۱۳۰۰ خود چنین می نویسد:

«شنیدم [دیشب] به جهت حمل عروس [فخرالدوله] فیل آورده

## تومان آغا فخرالدوله دختر شاعر و ادیب ناصرالدین شاه قاجار

فاطمه قاضیها

بودند، شاه به آقاوجیه پیغام داده بود که فیل بان را بیرون کند، در همان کالسکه حرمخانه عروس را بردند. شاه به این عروسی میل نداشت، این است لجاجت می فرمایند» (۱۰)

ناصرالدین شاه نیز که در خاطرات خود به شرح موی جزئیات می پردازد، نکته ای و سخنی راجع به عروسی فخرالدوله به میان نیاورده و حتی اشاره ای هم نکرده است و این نکته تأییدی است بر، قول اعتمادالسلطنه در ارتباط با عدم تمایل شاه به این عروسی. تنها نکته ای که در این مورد ناصرالدین شاه در خاطرات خود به آن اشاره نموده، این مطلب است که چون در بیشتر اوقات خاطرات خود را تقریر می کرده و فخرالدوله تحریر می نموده است، بعد از عروسی فخرالدوله چنین می نویسد:

«فخرالدوله هم که به خانه امیرآخور [مجدالدوله] رفته است حالا باید خودمان این روزنامه ها را بنویسیم» (۱۱)

و اما مهدی قلی خان مجدالدوله، پسر یحیی خان اعتمادالدوله - دانی ناصرالدین شاه - بود که در کودکی غلام بچه و سپس از پیشخدمتهای مخصوص شاه گردید. وی در سال ۱۲۹۶ به امیرآخوری دربار ناصرالدین شاه منصوب و سه سال بعد (۱۲۹۹) ملقب به مجدالدوله گردید. بنا به نوشته های برجای مانده از آن دوران، وی شکارچی و در سوارکاری مهارت داشت، خوش لباس بود و در حضور شاه با جسارت سخن می گفت. (۱۲)

اعتمادالسلطنه او را چنین وصف کرده است:

«این جوان که شرح حال او را لازم است بنگارم، پسر اعتمادالدوله خالوی شاه است، مادرش صیغه و بسیار نانجیب است (۱۳)، این جوان غلام بچه باشی بود، معلومات او دروغگوئی، شرارت، تقلب، حرف مفت زن، و تهمت بستن، آنچه صفات رذیله ذمیمه است در عالم این جوان دارد و نه چنین است [که] شاه نداند.

بواسطه هم جنسی و هم سری که با آقاوجیه داشت «زیرا که هر دو غلام بچه باشی بودند» او بواسطه مهر یا عشق سهپسالار میرزا حسین خان به درجات عالی رسید، امیرتومان شد، تمثال گرفت. شاه هم خواست قدرت خودش (۱۴) را نشان بدهد که ایشان یک بد ذات بی علم بی غیرتی را ممکن است بقدرت سلطنت به مدارج عالی برسانند. تمثال داده به او و امیرآخور کرد او را و خیلی محرم. این جوان ناقابل بجای این که در منصب گاهی اشخاص بی لیاقت لایق می شوند، مثل امین السلطان و دو سه نفر از این قبیل که در سوابق بودند، چون حاجی محمدحسن خان صدراصفهانی معاصر فتحعلی شاه و از این چنین چند نفر، این جوان در منصب، شرارت و بدمتنی اش زیاد شد. کارها کرد که گفتنی نیست. خلاصه این شخص چنین است که سیرت او را معرفی نمودم. اما صورت: جوانی است بیست و پنج ساله، کله پرگوش، پیشانی کوتاه، گوش بزرگ، دماغ مثل پارچه سنگی که از کوهی جدا شده باشد، چشم بزرگ اما بیرون آمده، ابرو باریک به هم پیوسته، دهان گشاد، قد کوتاه، عقل و مدرک هیچ، فضولی و خرابی هزار خروار، بددلی و بدی فطرت و پستی خیال به درجه ای که زن او دختر محمدناصرخان ظهیرالدوله قاجار جزئی مکتب و جهازی به جهت او آورد. در خانه او مبتلی به مرض دق شد، بیچاره ضعیفه مسلول گردید، اطبا جوازش

دادند، مایوس از زندگانی شد، خان امیرآخور به بالین زوجه خود رفت، در حالی که بدحال بود، دلداری به او داد. در بین صحبت گفت چه عیب دارد، من آنچه را دارم بتو مصالحه کنم، بعد از مردن من از تو باشد و تو هر چه داری به من مصالحه کن بعد از فوت تو من متصرف شوم. واضح است حالت آن زن بیچاره چه می شود. اگر ده روز به عمرش مانده بود. شش روز کم شد و بالاخره مرد. چون این نابکار از آن بیچاره اولادی نداشت چهار یک مکتب وارث موافق شریعت پیغمبر باید به شوهر برسد، تمام را ضبط کرد و خورد و برد، لعنة الله على المنافقین. الی یوم الدین» (۱۵)

از توصیف اعتمادالسلطنه در مورد مجدالدوله می توان به دلیل مخالفت ناصرالدین شاه با این وصلت پی برد، زیرا وی فخرالدوله را بسیار عزیز می داشت و مورد احترام قرار می داد و برای او بسیار سخت بود که دختر نازنینش با چنین مردی وصلت کند. ولی مهدی بامداد مجدالدوله را بطور دیگری معرفی می نماید:

«... از سوارکاران ماهر و آدمی رک و راست و خیلی عوام بود و از حیث داشتن اسب و یراق بسیار عالی. لباس قشنگ (شیک) و کلاه مخصوص و سیلهای بلند در زمان ناصرالدین شاه خیلی معروف و از این حیث در انظار و مردم مورد توجه و گفتگو بود، خیلی از پیشخدمتهای شاه مایل بودند که از این حیث ها مانند وی باشند، لکن وسائل و مهارت سواری او را نداشتند...» (۱۶)

این شخص در سال ۱۳۰۱، یعنی حدوداً یک سال پس از ازدواج با دختر شاه از سمت امیرآخوری معزول گردید ولی در سال بعد خوانسالاری به او داده شد. (۱۷)

اعتمادالسلطنه در یادداشتهای روزانه خود در این باره چنین می نویسد:

دوشنبه ۱۴ [شوال ۱۳۰۲]

«... محقق آمد، گفت شاه دستخط مفصلی به امین السلطان نوشته و دستخط دیگری خطاب به مجدالدوله، و مهر کردند فرستادند. ندانستم چه بود، من گمان کردم چون این جوان بعد از عزل از امیرآخوری بیکار بود فراش خانه را باو دادند، بعد معلوم شد نظارت را از علیرضاخان عضدالملک گرفته به او دادند. اگر چه عضدالملک هم مرد عوام احمقی است، اما باز ریش و پشمی داشت، می شد میان چهار نفر بیرونش آورد، این شخص بسیار بی ادب و معلوماتش شکارچی گری و داماد شاه است، چنانچه در دستخط هم نوشته بودند که ما نظارت را به فخرالدوله دادیم مجدالدوله نایب اوست» (۱۸)

فخرالدوله در خانه مجدالدوله همچون بانوئی بزرگ، رفتاری در شان یک شاهزاده از خود بروز داد، چنان شیفته و واله مجدالدوله بود که وجاهت و زیبایی و شاهزاده بودن خود را نادیده انگاشت و دل و دین را به وی سپرد. پدرش را نیز در حد ستایش دوست داشت و با وجود این که عاشق شوهر بود نیمی از هر ماه را نزد شاه و در اندرون وی می گذرانید، و او را در خاطره نویسی و کتابت یاری می نمود. مواقعی که ناصرالدین شاه در اندرون به گردش می پرداخت تا از همسران متعدد خود دلجویی کند، فخرالدوله او را همراهی کرده و لوازم مورد نیاز او را حمل می کرد. سر سفره کنار پدر می نشست و برای او غذا می کشید. شاه نیز عنایتی خاص به

او داشت و علاقمند بود که دختر شاعرش بیوسته در کنارش باشد. به سبب همین عنایت بود که شاه نیز گاهی برای دیدار به خانه او می رفت، چنان که اعتماد السلطنه در خاطرات خود بارها به این موضوع اشاره کرده است به شرح ذیل:

دوشنبه ۱۶ [ صفر ۱۳۰۱ ]

«... شاه امروز خانه مجدالدوله یعنی خانه فخرالدوله دختر خودشان تشریف بردند.» (۱۹)

چهارشنبه ۲۳ [ صفر ۱۳۰۲ ]

... شاه شهر تشریف آوردند، ناهار را عمارت میل فرمودند، عصر خانه فخرالدوله دختر خودشان که دو سال است روضه خوانی می روند تشریف بردند...» (۲۰)

جمعه ۱۱ [ شوال ۱۳۰۲ ]

عصر شاه رضاآباد، خانه فخرالدوله از آنجا خانه فروغ الدوله که اولی زن مجدالدوله و دومی زن ظهیرالدوله است دیدن دخترهای خودشان می روند...» (۲۱)

خاطرات شخصی ناصرالدین شاه نیز حاکی از مجالست ناصرالدین شاه با دختر شاعره اش فخرالدوله و میزان علاقمندی وی به اوست، در این رابطه عباراتی از خاطرات وی استخراج شده است به شرح ذیل:

۲۵ ذی قعدة ۱۳۰۱:

«... وارد سلطنت آباد شدیم، فخرالدوله را دیدم که می رفته است شهر. آمده بود اینجا، خیلی خوشحال شدم خانم را دیدم، خیلی ذوق کردم، این روزنامه امروز را هم که نوشتیم خط فخرالدوله است. گیرش آوردیم و دادیم نوشت...» (۲۲)

غره شوال ۱۳۰۲:

«... نماز را اندرون چادر فخرالدوله خواندیم...» (۲۳)

دوشنبه هفده شعبان ۱۳۰۲:

«... فخرالدوله و فروغ الدوله را دیدم آمده بودند، این روزنامه هم به خط فخرالدوله است...» (۲۴)

پنجم شوال ۱۳۰۲:

«... زیر گردنه افجه آفتابگردان ملیجک و فخرالدوله اینها را زده بودند که ناهار بخورند...» (۲۵)

۶ شوال ۱۳۰۲:

«... از شورکاب که گذشتیم دیدیم ملیجک و فخرالدوله، حرماها، همه جلو هستند، اگر برانیم به آنها می رسمیم...» (۲۶)

۲۳ محرم ۱۳۰۳:

«دو سه روز قبل هم بر حسب معمول همه ساله یک روز عصر به

مجدالدوله

روضه مجدالدوله می رفتیم، اسما هم روضه دارد. رفتیم آنجا، بر حسب استمرار روضه خواننده شد. جمعیتی زیاد بود، تماشا کردیم. در باغ اندرون مجدالدوله گردش کردیم. انارستان خوبی دارد. انار زیادی داشت، فخرالدوله صدایش گرفته است. امین اقدس و ملیجک کوچک و چند نفر از حرمخانه هم منزل مجدالدوله آمده بودند. بعد از انقضای روضه آمدیم منزل...» (۲۷)

۲۳ ذی قعدة ۱۳۰۳:

«... فخرالدوله را دیدم تب کرده بود، گریه می کرد، خاله فخرالدوله مدتی است ناخوش است، حالا هم همینطور ناخوش است، دو کتیز فخرالدوله تب دارند و ناخوش هستند...» (۲۸)

۲۳ ذی قعدة ۱۳۰۳:

«..... فخرالدوله خوب شده بود، آمد، روزنامه نوشت...» (۲۹)

هفتم ذیحجه ۱۳۰۳:

«... بعد از شام خواننده‌ها آمدند، به اصرار فخرالدوله، اگر نه من

راضی نبودم...» (۳۰)

هفتم محرم ۱۳۰۴:

«... دیشب برای چراغهای برق اختراع خوبی کرده بودند، روی هر چراغی چیزی گذارده بودند، چشم ما را هیچ نزد، طاق نماهای اندرون را گردش کردیم... معرکه بود... طاقنمای فخرالدوله رفتیم قدری آنجا نشسته تماشا کردیم...» (۳۱)

علاقه شاه به فخرالدوله به حدی بود که روزی افتخاردوله دختر ششم ناصرالدین شاه که در اصفهان زندگی می کرد به دیدار پدر آمده و انگشتری الماس به حضور شاه پیشکش کرد و شاه انگشتر را به فخرالدوله اهدا کرد (۳۲). اگر اختلافی یا نزاعی در اندرون ایجاد می شد که فخرالدوله یکی از طرفهای دعوا بود، شاه آشکارا از فخرالدوله حمایت و به دیگری تغییر می نمود. (۳۳)

دوستعلی خان معیرالممالک در مورد وجهت و دانش فخرالدوله چنین می نویسد:

«فخرالدوله برآستی بانویی تمام عیار بود. دست آفریننده در آب و گل او، صفا و لطف خاصی بکار برده و او را صورت و سیرتی زیبا بخشیده بود. پوستی سپید و اندکی رنگ پریده، گیسوانی سیاه و پرتاب، چشمانی گیرا و سودازده و لبانی خوش حالت و مرجانی داشت. هرگز بیز نکرد و به چهره و چشم و ابرو سفیدآب و سرخاب و سرمه و وسمه بکار نبرد؛ ولی همیشه پاکیزه و آراسته و از خوش پوشترین شاهزاده خانمها بود. ایام بیکاری را در کتابخانه خصوصی که شاه در اندرون داشت به مطالعه می گذرانید. ادیب و شاعر و شیرین سخن و خوش خط بود.» (۳۴)

نگارنده که سالهاست با اسناد دوره قاجار و بخصوص خاطرات خطی ناصرالدین شاه در ارتباطم، خط فخرالدوله که بسیاری از صفحات خاطرات ناصرالدین شاه حاوی آنست خطی بسیار خوش، زیبا و از همه مهمتر خوانا است و مصحح فعلی را مانند خط هم عصرانش دچار مشکل نمی نماید و با آنکه بیش از صد سال از تحریر کلمات مزبور می گذرد، قرائت آن نسبتاً آسان است.

ناصرالدین شاه خاطرات سفر اول و دوم فرنگستان خود را به خط خودش به رشته تحریر درآورده ولی در سفر سوم احتمالاً به علت افزایش سن، قسمت عمده خاطرات او با خط غلامحسین خان امین خلوت، ابوالقاسم ناصرالملک، ابوالحسن خان فخرالملک و بخشی از خاطرات تهران تا مرز و بالعکس به خط زیبای دخترش فخرالدوله است، چنانچه در خاطرات روز چهارشنبه ۵ رمضان ۱۳۰۶ چنین می نویسد:

«... فخرالدوله شب در مرند تا اینجا نوشت، در حالی که خواننده‌ها هم می خواندند برخاست رفت، گفت دلم درد می کند، باقی را امین خلوت در گلین قیاً نوشت...» (۳۵)

هنگام سفرها در زمان اطراق و اقامت در راه، ناصرالدین شاه برای



**خاطرات ناصرالدین شاه در سفر به قم با خط فخرالدوله**

فخرالدوله جائی مخصوص قرار می داد و او را در ردیف امین اقدس و انیس الدوله که ملکه ایران محسوب می گردیدند قرار می داد، چنانچه هنگام عزیمت به فرنگستان در سفر سوم زمانی که شاه و حرم و اطرافیان در قزوین اطراق کرده بودند، شاه در خاطرات خود به شرح محل اقامت خود و همراهانش پرداخته چنین می نویسد:

«... کلاه فرنگی صفویه منزل ما است، توی باغ بزرگ عمارت رکنیه امین اقدس می نشیند، جای آن سالی ما فخرالدوله می نشیند، حیاط بزرگ صفویه را انیس الدوله و سایر حرمخانه می نشیند...» (۳۶)  
همان طور که قبلاً نیز قید گردید ناصرالدین شاه علاقه فراوانی به او داشت و بیش از نیمی از هر ماه در اندرون، نزد شاه بود (۳۷)

زمانی که ناصرالدین شاه در سفر فرنگ بود. سفری که زنان را با خود نمی برد و گرنه در سفرهای داخلی فخرالدوله از همراهان اولیه بود. فخرالدوله با نامه های پرسوز و گدازش رنج دوری از پدر را به وی منتقل می ساخت که تعدادی از این نامه ها و تلگرافها در انتهای این مقاله بازنویسی و کلیشه گردیده است.

دایه فخرالدوله حاجی میرمحمد آقا بود که در هفده ذیحجه ۱۳۰۳ درگذشت، آن طور که ناصرالدین شاه در خاطرات خود قید نموده است، این مرد ابتدا دایه امیرنظام بود و حالا که درگذشته، فخرالدوله گریه و زاری زیادی کرده است. (۳۸) غلام بیجه فخرالدوله هم میرزا محمد نام بود، که در تعزیه نقش علی اکبر را بازی می کرد. (۳۹)

فخرالدوله خواجه ای داشت به نام سنبلک، ناصرالدین شاه در خاطرات روز شنبه بیست و دوم ذیقعد ۱۳۰۱ خود راجع به سنبلک هنگامی که از



از راست به چپ تومان آغا فخرالدوله و توران آغا فروغ الدوله دختران ناصرالدین شاه و زنان مجدالدوله و ظهیرالدوله

زیبای خود شاعر به رشته تحریر درآمده است و آن طور که دوستعلی خان معیرالممالک قید نموده است، نزد شاهزاده سلطان محمود میرزا برادر کوچک احمدشاه در پاریس موجود بوده است. (۴۲)

فخرالدوله علاوه بر این که دارای طبعی موزون و خطی خوش بود، در هنر نقاشی و منبت کاری مهارت داشت و در دستگیری از نیازمندان و یتیمان اهتمام می ورزید، شبها هنگامی که ناصرالدین شاه به بستر می رفت، نقیب الممالک به نقل قصه های شیرین می پرداخت. و فخرالدوله با لوازم نوشتن پشت در نیمه باز اطاق می نشست و گفته های نقال را به رشته تحریر درمی آورد، از جمله این قصه ها، داستانهای امیرارسلان و زرینملک بود که برای شاه بسیار مطلوب بود، و دستور داده بود که هرگاه فخرالدوله در خانه خود بسر می برد قصه های دیگر نیز نقل شود تا او از نوشتن باز نماند، بدین ترتیب دو داستان امیرارسلان و زرین ملک با فکر نقیب الممالک و همت و دستخط فخرالدوله است. (۴۳)

فخرالدوله به «فخری» و «بی نشان» هر دو تخلص می کرده است و ذیلاً دو غزل از او به نقل از دوستعلی خان معیرالممالک درج می گردد:

ایا بیتی که قمر باج می دهد به جبینت

خدا کند که نهم لب بر آذلب شکرینت

تو آفتابی و من همچو ذره ام به بر تو

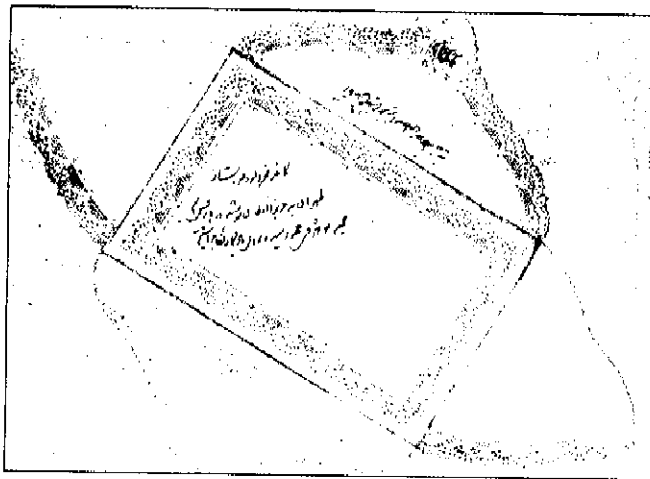
تو شاه کشور حسنی و من گدای کمینت

شهرستانک به تو چال می رفت چنین می نویسد:

«... قدری فاصله دیدیم سنبلک، خواجه فخرالدوله از راه برگشت، پرسیدم سنبلک چرا برگشتی گفت قرانم مانده است، آمدم بردارم. معلوم شد، گاهی غش می کند. دعای گردنش منزل مانده است، آمده بردارد. در پیاز چال که ناهار می خوردم سنبلک رسید، دعایش را پیدا کرده آمده بود. اما خیلی اوقاتش تلخ بود. به طوری که می خواست گریه کند. پرسیدم سنبلک چه چیز است، گفت جلودارها مرا زدند، از اسب پیاده کردند، از بالا تا اینجا پیاده آمدم، ناظم و قهوه چی باشی گفتند جلودارها پیاده اش کرده اند، اما کتک نخورده است. بعد یک تومان گفتیم به سنبلک دادند قدری هم نان و پنیر دادیم بخورد. دیگر عرض به فخرالدوله نکند...» (۴۰)

ناصرالدین شاه در رجب سال ۱۳۰۵ و برای ششمین بار به قم سفر نمود، (۴۱) و خاطرات خود را از روز دوشنبه نوزدهم رجب که مصادف با چهاردهم نوروز بود تا روز دوشنبه ۴ شعبان که به تهران ورود نمود به رشته تحریر درآورد، فخرالدوله نیز در این سفر از همراهان وی بود که بسیاری از صفحات خاطرات ناصرالدین شاه در این سفر با خط زیبای فخرالدوله است.

دیوان اشعار تومان آغا فخرالدوله شامل چند هزار بیت است که با خط



موسیقی. اما به مثل مشهور انگور خوبی بود نصیب شغال شده بود. عشقی به مهدقلی خان مجدالدوله پیدا کرده بود و به خلاف میل پدر، هفت هشت سال بود که زن او شده بود، از او اولادی هم نمانده است...» (۴۸)

روزنامه ایران آن دوره در مورد مرگ وی اطلاعیه ای صادر نمود به شرح

ذیل:

[ بیست و پنجم رمضان ۱۳۱۰ ]

مرحومین

«شواب علیه فخرالدوله متعلقه مجدالدوله خوانسالار که از بنات معظمه سلطنت عظمی و مآثر جلیله آن عقیده محترمه در این مقام مستغنی از ذکر و وصف است، متجاوز از یک سال بود، مبتلا به مرض تب لازم شده، روز یکشنبه چهاردهم رمضان المبارک در سن سی و دو سالگی بدرود زندگانی فرموده، به جوار رحمت الهی انتقال نمودند، از طرف دولت روزافزون مراسم تعزیت آن مرحوم مبروره سه روز متوالی کاملاً به عمل آمده و نعش آن مرحومه را با تجلیل و احترام تمام حمل به حضرت معصومه قم نمودند که در مقبره مرحومه مغفوره مهدعلیا طاب ثراها دفن نمایند.» (۴۹)

دوستعلی خان معیرالممالک از روزی که به عیادت خاله اش فخرالدوله رفته بود چنین نقل می کند:

«... من به شتاب نزد فخرالدوله رفتم و دستش را که پوست و استخوانی از آن بیش نمانده بود بوسیده، کنار بسترش نشستم و به دلداریش پرداختم او ضمن صحبت گفت: (با این که جوان و خوشبختم از مردن بیم ندارم ولی از این راه که پدری عزیز و شوهری مهربان از مرگم آزرده می شوند بی اندازه اندوهگینم اینهم آخرین شعر من است که می خواهم بر سنگ آرامگاهم نقر شود) من که تا آن موقع به زحمت خودداری کرده بودم از خواندن اشعار عالم دگرگون شده و اختیار را یک باره از کف داده اشک از دیده روان ساختم: این سه بیت از آن روز هنوز در خاطر من مانده:

مرا از فخر، فخرالدوله گفتند  
گلی بودم زبغ خسروانی

بیاد گوشه چشمت خوشم به گوشه نشینی  
گهی ز مهر نگه کن به یار گوشه نشینت  
فغان که نیست ره آمدن به گوی تو جانان  
زیس که چشم رقیبان دون بود به کمینت  
شینده ام که سر لطف با رقیب نداری  
هزار شکر خدا را که دیده دید چنینت  
به سوی «فخری» بی دل ز راه مهر نظر کن  
ایاشهی که بود ملک حسن زیر نگینت

دوش در خواب بدیدم که گرفتم بیرش  
بوسه ای چند زدم بر رخ همچون قمرش  
نه رقیبی به میان بود نه عذری نه حسود  
جان و دل ریخته بودم ز قدم تا به سرش  
جام می بود و لب دلبر سیمین بازو  
واندر آن بی خبری از دل من بد خبرش  
هر دم از باده وصلش قدحی نوشیدم  
او بی غارت جان بود که بود این هنرش  
ناگهان بانگ برآورد خروس سحری  
جستم از خواب و دریغا که ندیدم دگرش

ای معبر تو بگو صورت این خواب چه بود  
بی نشان می شود آیا که بگیرد به برش؟ (۴۴)

اما گویی چرخ گردون با تومان آغا فخرالدوله دختر نازی پرورده سلطان صاحبقران و سرآمد زنان دربار وی، سرسازگاری نداشت زیرا او هم مانند همسر اول مجدالدوله بدون فرزند در سال ۱۳۰۹ به بیماری سل مبتلا گشت. «رفته رفته مرض چیره تر می گشت و مریض ناتوانتر تا آنجا که خطر نزدیک شد و اطبا دستور دادند بیمار را به جایی وسیع و خوش هوا تر ببرند. مجدالدوله یکی از خانه های ارباب جمشید را که در خیابانی به همین نام و در شمال شهر واقع و در آن وقت اطرافش باز و دور از هیاهوی مرکز بود اجاره کرد و بیمار عزیز خویش را بدانجا برد. ناصرالدین شاه چند بار در آن خانه به عیادت دختر دلبد رفت، هر مرتبه ساعتی کنار بستر می نشست و وی را نوازشهای می کرد و در آخرین بار هنگامی که از نزد بیمار بیرون می آمد دیدنش که زار می گریست.» (۴۵)

اعتمادالسلطنه در خاطرات روز دوشنبه ۷ جمادی الاولی ۱۳۱۰ خود در این مورد چنین می نویسد:

«امروز شاه تشریف بردند، ناهار شهر میل فرمودند، بعد به عیادت فخرالدوله به خانه مجدالدوله تشریف بردند، فخرالدوله یک سال است که مدقوق (۴۶) است و اطبا از معالجه او مایوس اند...» (۴۷)

و باز در خاطرات روز یکشنبه هفتم رمضان همان سال درباره مرگ زود هنگام فخرالدوله چنین می نگارد:

«... امروز صبح که به در خانه رفتم حکیم باشی تولوزان گفت که فخرالدوله تومان آغا دختر شاه که هجده ماه بود به ناخوشی مبتلا بود، امروز صبح نیم ساعت قبل از طلوع آفتاب مرحوم شده است این شاهزاده خانم سی و سه سال داشت [متولد ۱۲۷۸] و بهترین اولاد شاه بود. صاحب جمال و کمال، خط و ربط، نقاشی و

بنانگه در هزار و سیصد و ده  
 ز صیباد اجل خوردم یکی تیر  
 بلا اولاد در سن جوانی  
 طهیان گشتم به خاک ناتوانی

فخرالدوله یازده سال با کمال مهر و وفادار کنار شوهر زیست و سرانجام درسی و دو سالگی دیده از جهان فرویست. مدفنش زاویه مقدس حضرت معصومه علیها السلام و غزلی که سه بیت آن در بالا یاد شد بر سنگ مزارش منقور (۵۰) است. (۵۱)

چند روز بعد ناصرالدین شاه برای تسلی به ملاقات توران آغا فروغ الدوله خواهر تنی فخرالدوله رفت و روزنامه ایران وقت این خبر را چنین درج نمود:

«اخبار رسمی دربار همایون

یکی از ایام عشر ثانی رمضان المبارک بندگان اعلیحضرت قوی شوکت اقدس همایون شاهنشاهی خلدالله تعالی سلطانه محض بذل مرحمت و تسلیت خاطر نواب علیه فروغ الدوله، متعلقه ظهیر الدوله وزیر تشریفات، به جهت فوت مرحومه فخرالدوله تشریف فرمای منزل ظهیر الدوله شده، به اقتضای رافت و مرحمت کامله ملوکانه، نواب علیه معزی الیها را به تسلیت و نوازش و تفقدات بی قیاس خسروانه قرین کمال سرافرازی و افتخار فرمودند و معزی الیها شکر و سپاس این موهبت و مرحمت عظمی را از مراسم پذیرائی مقدم فرخنده یشم همایون چندان که مقتضی بود فروگذار نکردند.» (۵۲)

درگذشت فخرالدوله را اعتماد السلطنه روز ۱۴ رمضان ۱۳۱۰ اعلام کرده است و جالب است که وی در خاطرات ۴ روز بعد یعنی ۱۸ رمضان ۱۳۱۰ چنین نقل می کند:

«... از قراری که شنیده شده، مجدالدوله از حالا در خیال گرفتارن ایران الملوک (۵۳) دختر دیگر شاه است...» (۵۴)

ولی از قرار معلوم، قرار بر این می شود که معصومه دختر یازده ساله کامران میرزا نایب السلطنه به همسری مجدالدوله درآید، ابتدا مجدالدوله از «والیه» دختر شاه، که بیوه اعتضادالملک بوده، خواستگاری می کند ولی فروغ الدوله که خواهر اعیانی فخرالدوله بوده است به شاه عرضیه می نویسد که اگر والیه بجای خواهر من بنشیند، فروغ الدوله به سفارت انگلیس پناهنده می شود. شاه هم دستور می دهد که دختر کامران میرزا را به او بدهند و چنین به نظر می رسد که مجدالدوله از این موضوع ناراحت که نمی شود هیچ، بلکه خوشحال هم می شود، چنانچه اعتماد السلطنه در خاطرات روز ۴ رجب ۱۳۱۱ خود در این مورد چنین می نویسد:

«عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد، امروز هم که مجدالدوله به عیادت من آمده بود، با دُمش گردو می شکست، خیلی خوشحال بود، اقلأ امارت توپخانه راعماً قریب حق خودش می داند...» (۵۵) به هر ترتیب این عروسی در ۴ ذی حجه ۱۳۱۱ یعنی یک سال و اندی بعد از مرگ فخرالدوله انجام و لقب سرور السلطانی به دختر داده شد. (۵۶) اعتماد السلطنه در خاطرات روز یکشنبه ۶ ذیحجه خود چنین نقل می کند:

«پریشب که عروس مجدالدوله را می بردند، لیلای خانم و باغبانباشی [از سوگلی های شاه] در میان جمعیت فریاد کشیده بودند فخرالدوله

عقله فی الدرر البیت العزیز  
 عمی نغمه از غمش تورا  
 محمد  
 ۱۳۱۰

Handwritten notes and signatures in Persian script, including names like 'محمد' and 'محمد' and dates like '۱۳۱۰'.

نامه فخر الدوله به ناصر الدین شاه

کجا هستی بیینی، عیش و شادی تا چند دقیقه مبدل به عزا و سوگواری شده بود.» (۵۷)

جهت استحضار خوانندگان گرمی از خط زیبایی فخرالدوله سند شماره (۱) در این مجموعه که به خط فخرالدوله در سال ۱۲۹۸ تحریر شده و اسامی فرزندان و نوه های ناصرالدین شاه در آن قید شده است، باز نویسی و اصل آن در این مقاله کلیشه می گردد، همینطور نامه هایی که فخرالدوله به ناصرالدین شاه نوشته و یک نامه از او به عزیز السلطان در انتهای این مقاله درج می گردد.





دستخط فخرالدوله شاه  
 ناصرالدین شاه قاجار  
 در شهر تهران  
 در روز پنجشنبه ۱۲۹۸ هـ ق  
 در ماه شوال المکرم سنه  
 ۱۳۱۰  
 این سند را در روز پنجشنبه  
 ۱۲۹۸ هـ ق در شهر تهران  
 در ماه شوال المکرم سنه  
 ۱۳۱۰  
 در روز پنجشنبه  
 ۱۲۹۸ هـ ق در شهر تهران  
 در ماه شوال المکرم سنه  
 ۱۳۱۰  
 در روز پنجشنبه  
 ۱۲۹۸ هـ ق در شهر تهران  
 در ماه شوال المکرم سنه  
 ۱۳۱۰

- ۳۰ همان منبع، ص ۴۸۴
- ۳۱ همان منبع، ص ۵۰۹
- ۳۲ ر. ک: روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، همان ص ۵۹۲
- ۳۳ همان، ص ۷۱۳
- ۳۴ دوستعلی خان معیر الممالک، همان، ص ۵۵۵
- ۳۵ روزنامه خاطرات ناصرالدین شاه در سفر سوم فرنگستان، به کوشش دکتر محمد اسماعیل رضوانی، فاطمه قاضیه، (تهران: سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۸) کتاب اول، چاپ دوم، ص ۹۷
- ۳۶ همان، ص ۲۷
- ۳۷ ر. ک: محمدحسین رجیبی، مشاهیر زنان ایرانی و پارس گوی (تهران: انتشارات سروش، ۱۳۷۴) ص ۱۸۱
- ۳۸ ر. ک: یادداشتهای روزانه ناصرالدین شاه به کوشش پرویز بدیعی (تهران: سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۸) ص ۴۹۱
- ۳۹ یادداشتهای روزانه ناصرالدین شاه، همان، ص ۵۰۹
- ۴۰ همان، صص ۹۶، ۹۷
- ۴۱ ر. ک: فاطمه قاضیه، سفرهای ناصرالدین شاه به قم، تهران: سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۸۱، صص ۷۹ الی ۱۳۳
- ۴۲ ر. ک: دوستعلی خان معیر الممالک، همان، ص ۵۵۵
- ۴۳ ر. ک: دوستعلی خان معیر الممالک، همان ص ۵۵۶
- ۴۴ همان، ص ۵۵۶
- ۴۵ همان، ص ۵۵۵
- ۴۶ مدفوق: لاغر و باریک، آن که مرض دق دارد.
- ۴۷ روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، همان ص ۸۴۱
- ۴۸ همان ص ۸۶۵
- ۴۹ روزنامه ایران، نمره ۷۹۷، پنجشنبه ۲۵ رمضان ۱۳۱۰، ج چهارم (تهران: کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۷۶) ص ۳۳۰۷
- ۵۰ مدفوق: کنده کاری شده.
- ۵۱ دوستعلی خان معیر الممالک، همان ص ۵۵۶
- ۵۲ ر. ک: روزنامه ایران، همان، ج ۴، ص ۳۲۰۹، پنجشنبه دهم ماه شوال المکرم سنه ۱۳۱۰، ایلان نیل، نمره ۵۹۸
- ۵۳ ایران المملوک افتخارالسلطنه دختر ناصرالدین شاه از لیلی خانم پوشی (از زنان صیغه ای و سوغلی ناصرالدین شاه) بوده است که به همسر پسردانی خود میرزا البراهیم انتظام الدوله در آمد و پس از چندی طلاق گرفته و زن نظام الدوله شد. ر. ک: مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران، (تهران: زوار، ۱۳۷۱، ج ۴، ص ۱۸۰)
- ۵۴ روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، همان ص ۸۶۵
- ۵۵ همان ص ۹۲۸
- ۵۶ همان ص ۹۶۳

نامه فخرالدوله به ناصرالدین شاه

۵۷ همان ص ۹۶۴

**سند شماره ۱ (۱)**

**[ اسامی فرزندان و نوه های ناصرالدین شاه تا زمان تحریر این سند یعنی سال ۱۲۹۸ هـ ق ]**

**[ دستخط فخرالدوله ]**

امروز که دوشنبه سیزدهم شهر ذی قعدة الحرام است، سنه ۱۲۹۸ نیلان نیل، میزان (۱۵ مهر ۱۲۶۰ هـ ش) [ در عشرت آباد، سیاهه اولاد و نوه اعلیحضرت قدر قدرت اقدس همایونی را که دیشب حسب المحکم جهان مطاع اقدس شهریاری روحنا فداء نوشته بودم در این پاکت گذاشتم خداوند عالم به حق محمد واله برکت به عمر و دولت و سلطنت و اولاد اعلیحضرت ظل الهی مرحمت بفرماید.

**[ اولاد ناصرالدین شاه تا سال ۱۲۹۸ هـ ق ]**

۱. ولیعهد



۱. محمد علی میرزا (پسر ولیعهد)
۲. منصور میرزا (پسر ولیعهد)
۳. ابوالفتح میرزا (پسر ولیعهد)
۴. فخر السلطنه
۵. زرین کلاه خانم
۶. خورشید کلاه خانم
۷. شمس الملوک
- ۸ و ۹. دونفر دختر دیگر از مینا
۱۰. عزت الملوک
- ۱۱ و ۱۲. دو دختر از سرور السلطنه

### اولاد ظل السلطان

۱. جلال الدوله
۲. کوکب السلطنه
۳. شوکت السلطنه
۴. عزیز السلطنه
۵. شمس النهار
۶. زینت الملوک

### اولاد نایب السلطنه

۱. ملکه جهان
  ۲. قمر الملوک
  ۳. خدیجه خانم
- ### اولاد فخر الملوک
۱. محمد میرزا
  ۲. عباس میرزا
  ۳. سپهسالار



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

### [ اولاد ] عصمت الدوله

۱. دوستعلی خان
۲. عصمت الملوک
۳. فخر التاج

### [ اولاد ] انسر الدوله

۱. انسر الملوک
۲. زینت الملوک
۳. شمس الملوک

### [ اولاد ] والیه

۱. ضیاء الملوک
۲. بدر الدوله

### [ اولاد ] ضیاء السلطنه

۱. حسام الدین
۲. شمس السلطنه

### [ اولاد ] افتخارالدوله

۱. امیرزاده
۲. خان باباخان
۳. بدیع الملک
۴. سلطان محمدخان
۵. اسدالله خان
۶. ابراهیم خلیل خان

### [ اولاد ] توران آغا فروغ الدوله

۱. عزیزالملوک

### جمعاً پنجاه و چهار نفر

### سند شماره ۲

[ تلگرافی از تومان آغا و توران آغا (فخرالدوله و فروغ الدوله) دختران ناصرالدین شاه به وی  
در سفر دوم فرنگستان ]



از تهران به قزوین  
بارس نیل سنه ۱۲۹۵  
جواب دستخط مبارک

روز، سه شنبه

به حضور مبارک عرض می شود

از سلامتی وجود مبارک شکر نمودیم، خداوند وجود مبارک را همیشه به سلامت بدارد، حمدالله ماها همگی سلامت هستیم.  
فرمایشات را رسانیدم.

تومان آغا (۲)، توران (۳) آغا  
به تاریخ پنجم شهر ربیع الثانی  
گیرنده مطلب محمدرضا میرزا [ آجودان مخصوص شاه ]

### سند شماره ۳

[ تلگراف تومان آغا فخرالدوله و توران آغا فروغ الدوله، دختران ناصرالدین شاه به وی  
در سفر دوم فرنگستان ناصرالدین شاه ]

دوشنبه ۱۸ ربیع الثانی

از تهران به میانج

به خاک پای مبارک

تصدیق وجود مبارکت گردیم. از تلگرافی که مرحمت فرموده بودند، زیاد از مرحمتهای ملوکانه امیدوار شدیم، از سلامتی  
وجود مبارک شکر بجا آوردیم، احوال کمینه گان در زیر سایه اقدس شهریاری خوب است. به دعای وجود مبارک مشغول هستیم.

## سند شماره ۴

### تلگراف ناصرالدین شاه به تومان آغا فخرالدوله و توران(۴) آغا فروغ الدوله در سفر دوم فرنگستان

#### دستخط همایون

تومان آغا، توران آغا، در ورود به تبریز لازم بود از سلامتی خودمان شما را اطلاع داده، جویای سلامتی احوال شما بشویم. ان شاء الله رفع کسالت و نقاهت از شما شده است و خاطر مبارک ما را از سلامتی خودتان خرسند خواهید نمود.

#### جواب

تصدق وجود مبارکت کردم. تلگراف مرحمتی راز یارت نمودم. از سلامتی وجود مبارک او وارد شدن به تبریز کمال شکرگزاری را نمودیم. خداوند عالم وجود ذی وجود مبارک را از جمیع بلاها حفظ بفرماید. الهی روزی باشد که ان شاء الله به سلامتی وارد تهران بشوید. خدا سایه شما را از سر ما کم نکند. احوال ما هم بحمد الله از تصدق سر اقدس شهر یاری خیلی خوب است و نقاهت بکلی رفع شده است.

تومان آغا

## سند شماره ۵

### نامه فخرالدوله به ناصرالدین شاه در سفر سوم فرنگستان

متن سند :

[پنجشنبه بیستم شوال ۱۳۰۶ هجری قمری ]

تصدق خاک پای جواهر آسای مبارکت کردم، ان شاء الله به رحمت محمد و آل محمد (ص) خدا جان و عمر این کمینه کنیز را به تصدق خاک پای مبارک بگرداند، امیدوارم ان شاء الله وجود مبارک در کمال صحت و سلامت باشد، بخدای واحد قسم است که دیگر کم مانده است که دل این کمینه بترکد، پس کی تشریف می آورید، ما که مردیم، الهی روزی باشد که به سلامتی تشریف بیاورید، امروز که پنجشنبه بیستم شوال است کمینه و فروغ الدوله آمدم اندرون چه اندرونی، مثل زندان، به خدا هیچ صفاتی ندارد، ان شاء الله به حق امیرالمؤمنین که همه ما یک دقیقه بی وجود مبارک زنده نمایم، زن های شاه همه افسرده و کسل و والله از صبح تا حالا نزدیک است از غصه بمیرم، قربان این قصر و عمارت که خالی مانده است، امین اقدس دیروز وارد شد، الحمد لله همه سلامت هستند، به خدا هزار عرض می خواهم بکنم وقتی قلم دست می گیرم همه از خاطر می رود، به خدا می ترسم بمیرم و آرزوی زیارت خاک پای مبارک به دلم بماند، قربان روی ماه عزیز السلطان بگردم، والده عزیز السلطان و غلامحسین خان اندرون هستند، الحمد لله سلامت هستند، شما را به خدا که زود زود برای کمینه تلگراف بفرماید و هر کسی می آید دستخط مرحمت بفرماید، به خدا که جان کمینه به خبر سلامتی وجود مبارک بسته است، زیاده چه عرض کنم به جز اینکه خدا جانم را تصدق خاک پای مبارک کند.

ان شاء الله

[در حاشیه سند نوشته شده است ] : عریضة فخرالدوله است پانزدهم شهر ذی قعدة الحرام ۱۳۰۶ در شهر لیورپول انگلیس رسیده ملاحظه شد.

## سند شماره ۶

### نامه فخرالدوله به ناصرالدین شاه در سفر سوم فرنگستان

[متن حاشیه نامه ] :

عریضه فخرالدوله است، پانزدهم شهر ذی قعدة ۱۳۰۶ در شهر لیورپول انگلیس ملاحظه شد.

[متن سند]:

تصدق خاک پای جواهر آسای مبارکت گردم از خدا می خواهم که ان شاء الله به حق علی (ع) خداوند عالم جان و عمر ناقابل این کمینه کنیز را تصدق و بلاگردان خاک پای مبارک بگرداند، خدا می داند که از دوری و محرومی خاک پای مبارک بر این کمینه چه می گذرد، نمی دانم این دفعه سفر شما به سلامتی چرا آنقدر طولانی است، کی باشد ان شاء الله به سلامتی و تندرستی تشریف بیاورید و این دیده بی نور به زیارت خاک پای مبارک روشن شود، به نمک مبارک قسم است از بس حواس (۵) ندارم و دلم تنگ شده است قلم که دست گرفته ام نمی دانم چه عرض می کنم، والله گمان ندارم از دوری خاک پای مبارک زنده بمانم تا روزی که به سلامتی تشریف می آورید، الهی قربان چشم های آنها بروم که هر روز جمال مبارک را زیارت می کنند، خوشا به حال حاجی حیدر که هر روز انگاهش ا به صورت مبارک می افند، نمی دانم چرا چند تلگراف است که برای همه مرحمت می فرماید به جز کمینه و می دانید که جان کمینه بسته است به التفات و مرحمت قبله عالم. فراق و دوری خاک پای مبارک بس است، اگر التفات و مرحمت تلگراف و دستخط مبارک نباشد که یقین خواهم مرد. ان شاء الله این عریضه برسد و دستخطی هم از سلامتی وجود مبارک مرقوم بفرماید. قربان روی ماه عزیز السلطان بگردم، ان شاء الله وجود عزیزش به سلامت است، سروردالدوله اینجا است به عرض خاکبوسی مصدع است، حاجی شاهزاده والده امین همایون و ملابو هم حاضرند، عرض خاکبوسی می رسانند، ملابو برای بچه ها لبش را آویزان کرده است، خان کوره هم از زیر ناخوشی در آمده است، ملابو می از احوال خان تعریف می کند. زیاده خدا جانم را تصدق خاک پای مبارک کند.

## سند شماره ۷

### نامه فخرالدوله به ناصرالدین شاه در سفر سوم فرنگستان

[متن دستخط ناصرالدین شاه در حاشیه سند]: عریضه فخرالدوله است از تبریز عرض کرده ۱۵ شهر ذیقعدة ۱۳۰۶ در شهر لیورپول به حضور رسیده ملاحظه شد.

[متن سند]:

تصدق خاک پای جواهر آسای مبارکت گردم، امیدوارم ان شاء الله خداوند قادر متعال در همه احوال در پشت و پناه و حافظ وجود مسعود مبارک اقدس شهریاری روحنا فداء باشد و جان ناقابل این کمینه کنیز را به تصدق خاک پای مبارک بگرداند و ان شاء الله این کمینه را هرگز از زیارت خاک پای مبارک دور نگرداند، امروز که روز بیست و یکم رمضان است در تبریز به دعاگویی وجود مبارک مشغولیم و خدا می داند که از محرومی و دوری زیارت خاک پای مبارک دیگر جانی به تن این کمینه نمانده، از صبح تا شب مثل مارمولک لبم تکان می خورد، روز شماری می کنم و از خدا می خواهم که آنقدر زنده بمانم تا یک بار دیگر چشمم به زیارت خاک پای مبارک روشن بشود، خدا را قسم می دهم به حرمت محمد و آل محمد که جان کمینه را به فدای خاک پای مبارک بگرداند و یک دقیقه دور از خاک پای مبارک این کمینه زنده نمانم، قربان آن فحش ها و تشرها بگردم که ان شاء الله به سلامتی تشریف بیاورید و ساعتی هزار فحش (۶) به کمینه بدهید و هزار تشر بزنید، بخدا قسم شهر تبریز مثل زندان تاریک شده است، در و دیوارش آدم آرا می خورد، خدا را قسم می دهم به حق مرتضی علی که دنیا یک دقیقه بی وجود مبارک برپا نباشد، اگر یک نفر آدم دیگر مثل خودتان در دنیا بود و از شما دور می شد آن وقت می دانستید کمینه چه عرض می کنم، حالا بیش از این چه عرض کنم که باعث ملال خاطر (۷) مبارک شود. آقای عزیزم، عزیز السلطان را قربانم، ان شاء الله وجود عزیزش به سلامت است، ان شاء الله روزی بشود که دیدار عزیزش را ببینم، گل صبا عرض عبودیت و خاکبوسی می رساند، خدا ان شاء الله جان و عمرم را تصدق و بلاگردان خاک پای مبارک بگرداند.

## سند شماره ۸

## نامه فخرالدوله به ناصرالدین شاه در سفر سوم فرنگستان

[متن دستخط حاشیه سند] : عریضه فخرالدوله است که در سفر فرنگستان به خاک پای مبارک عرض کرده، هشتم شهر صفرالمظفر ۱۳۰۷ مراجعت از فرنگستان در منزل میانج از کیف مبارک بیرون آورده به خانه زاد سپرده شد که ان شاء الله تعالی در تهران کتاب شود.  
[متن سند] :

تصدق خاک پای جواهرآسای مبارکت گردم  
اولاً خدا را قسم می‌دهم به حرمت محمد و آل طاهرینش قسم که وجود مبارک را از همه بلاها محافظت فرماید و جان بی‌قابلیت این کنیز را تصدق خاک پای مبارک نفرماید نمی‌دانم کمینه چه تقصیری کرده‌ام که به کلی از خاطر (۸) مبارک محو (۹) شده‌ام، دیگر به هیچ وجه یادی از این کمینه مهجور تنها و دل‌تنگ نمی‌فرمایید. قربان تبریز و راه تبریز که گاهگاهی به زیارت تلگراف مبارک مشرف می‌شدم، گذشته از افتخار و سرافرازی از تشویش و غصه بیرون می‌آدم و اسباب خاطر جمعی و خوشحالی کمینه بود. از روزی که تهران آمدیم ابداً مرحمتی نمی‌فرمایید. والله به نمک مبارک نزدیک است دلم بترکد، صبح تا شام در کنج خانه که خودتان اوصافش را می‌دانید، نک و تنها گرما، دل‌تنگی، دوری از خاک پای مبارک، به خدا نمی‌دانید از این همه بر این کنیز چه می‌گذرد. نزدیک است بمیرم. شما را به سر امیرالمؤمنین زود تشریف بیاورید که ما هلاک شدیم. والله همه غصه‌ام این است که از این همه غصه و دل‌تنگی و گرما ناخوش بشوم، بمیرم و یک بار دیگر چشمم به زیارت جمال مبارک روشن نشود. شما را به خدا زود تشریف بیاورید. روزی هزار فحش به کمینه بدهید. والله شهر تهران مثل زندان است. اندرون هم رفتن والله نزدیک بود دلم بترکد. اندرون صد درجه دل‌تنگ‌تر و بدتر به نظرم آمد. به هر حال همه استدعای کمینه این است که شما را به همه پیغمبرهای خدا دستخط و تلگراف را از کمینه مضایقه نفرماید و زودتر به سلامت تشریف بیاورید. والله نزدیک است بمیرم. گمان ندارم درین شهر هیچکس بقدر کمینه دلش تنگ شده باشد و غصه بخورد. به خدا شب و روز بجز گریه کار دیگر ندارم. شما را به خدا زود تشریف بیاورید که جان کمینه تمام شد، بیش ازین چه جبارت کنم، خدا ان شاء الله این نیمه جان کثیف (۱۰) کمینه را تصدق خاک پای مبارک بگرداند ان شاء الله.



سند شماره ۹

## نامه فخرالدوله به ناصرالدین شاه در سفر سوم فرنگستان

[متن سند] :

تصدق خاک پای جواهرآسای مبارکت گردم  
عرض کمینه کنیز اولاً به خاک پای مبارک آنست که ان شاء الله به حرمت محمد و آل طاهرینش وجود مسعود مبارک همیشه به سلامت و در کمال خوشی باشد و خداوند عالم جان و عمر ناقابل این کنیز را تصدق خاک پای مبارک کند. امیدوارم ان شاء الله تعالی از همه بابت در جاهای خوب و تماشاها باصفا به وجود مبارک منتهای خوشی گذشته باشد. نمی‌دانم در جاهایی که خیلی تماشا دارد و خنده دارد هیچ یادی از این کمینه می‌فرمایید یا نه. والله شهر تهران مثل زندان شده. بی‌وجود مبارک هیچ صفایی ندارد. کی باشد ان شاء الله به امید خدا به سلامتی و تندرستی تشریف بیاورید که خدا شاهد است دل کمینه می‌خواهد بترکد. نزدیک است بمیرم. خدا را قسم می‌دهم به حق علی و اولادش که بعد از این سفر که به سلامتی ان شاء الله تشریف می‌آورید کمینه را یک دقیقه از زیارت خاک پای مبارک جدا نکند، شب و روز از خدا می‌خواهم که یک بار دیگر خاک پای مبارک را زیارت کنم. چشمم به نور جمال مهر مثال مبارک روشن شود و بمیرم. به خدا نمی‌دانید، نمی‌دانید که از دوری خاک پای مبارک چه بر همه عالم بخصوص این کمینه می‌گذرد. الهی روزی باشد که به سلامتی ان شاء الله تشریف بیاورید. دیگر من از خدا هیچ چیز نمی‌خواهم. کاشکی من خاک کفش آغا عبدالله و ازو بدترها بودم، قربان چشم آنها که هر روز جمال مبارک را زیارت می‌کنند. خبر کردند ان شاء الله اول محرم سرحد تشریف خواهید آورد. همه مردم در تدارک استقبال هستند، بیچاره ماها که وقت غم و غصه و گریه‌زاری لب ارس حاضر بودیم، اما وقت خوشحالی و خنده و تماشا نیستیم. ان شاء الله شما به سلامتی زود تشریف بیاورید. ذوق و خوشحالی را تهران هم می‌کنیم. اما به نمک شاه قسم به تن یک نفر دیگر درین شهر مثل کمینه بد نگذشت از تنهایی و غصه. مگر ان شاء الله



زیارت خاک پای مبارک این غصه‌ها را از دل کمینه بیرون ببرد. دیگر علاج ندارد. قربانت گردم اگر چه فضولی است اما تلفن (۱۱) که وعده فرمودید از خاطر مبارک نرود... (۱۲) دو هزار و پانصد، سه هزار... باشد چون دادم از خانه کمینه تا خانه فروغ الدوله را ذرع کردند. قربان آقای خودم عزیزالسلطان برم ان‌شاءالله سلامت است. بیش ازین چه عرض کنم جز این که ان‌شاءالله جان و عمر کثیفم تصدق خاک پای مبارک شود.

[متن دستخط پشت سند] : عریضه فخرالدوله است که در سفر فرنگستان از نظر انور اقدس ملوکانه گذشته در کیف مانده بود. پنجشنبه هفتم شهر صفرالمظفر مراجعت از فرنگستان در منزل میانج به خانه‌زاد سپرده شد که ان‌شاءالله در تهران جزو کتاب شود.

## سند شماره ۱۰

### نامه فخرالدوله به عزیزالسلطان در سفر سوم فرنگستان

[متن روی پاکت] : دستخط فخرالدوله [ : آقا جان عزیزم عزیزالسلطان ملاحظه نمایند. فخرالدوله  
[متن پشت پاکت] : کاغذ فخرالدوله است از تهران به عزیزالسلطان نوشته، در پاریس یوم جمعه ۴ شهر ذی حجه رسیده برای یادگار نگاه داشتیم.

[متن نامه] :

قربانت برم، آقا جان عزیزم، ان‌شاءالله که وجود عزیزت در کمال صحت و سلامتی است و در حضور مبارک اقدس شهریاری به وجود عزیزت خوش می‌گذرد، گویا تماشا و گردش آنقدر دل شما را برده است که هیچ یاد طهران و ماها نمی‌کنید، ما را با هزار غصه و دل‌تنگی انداختید و رفتید، نه کاغذی، نه تلگرافی، نه یادی، بکلی همه را فراموش کردید، خیلی خوب ما هم راضی هستیم، ان‌شاءالله وجود مبارک اقدس شهریاری و شما همه سلامت باشید، به شما خوش بگذرد یاد ما نکنید. حالا با این همه نقل‌ها کمی می‌آید، ما که از تنهایی و دل‌تنگی و گرمای تهران مریدیم، حالا دیگر مس است، فرنگ را دیدید بیاید طهران را هم ببینید که از فراق شما ما بیچاره‌ها به چه احوالیم، سه چهار روز پیش از این رفته اندرون، جو جوق باجی، گلچهره باجی را دیدم، الحمدلله سلامت بودند، اما از دوری شما خیلی بی‌دماغ و کسل بودند، مخیرالملک و بچه‌هایش (۱۳) را هم دیدم، بازی می‌کردند، زهرا بیگم خانم، غلامحسین خان هم بودند، الحمدلله سلامت هستند، امین اقدس همه غلام‌بچه‌های شما را آورده بود انعام می‌داد. همه از فراق شما بی‌دماغ بودند، ان‌شاءالله روزی باشد به سلامتی و تندرستی بیاید که فراق شما ما را کشت. آقا جانم عوض من پای مبارک شاه جونت را زیارت بکنید، شما را به سر مبارک شاه جونت قسم می‌دهم که اصرار کن به سلامتی شاه جونت زودتر تشریف بیاورند والله به خدا قسم که نزدیک است از دل‌تنگی بمیرم، دل‌مان گوشه طهران ترکید، ان‌شاءالله فرنگ خراب بشود، چه فرنگی شد که جان یک شهری را تمام کرد، آقا جانم به سر شاه اگر چاهار آمد از سلامتی وجود عزیزت برای من بنویس که خوشحال شوم، چشم‌مان به راه خشکیده است، کاغذ و تلگراف شما نمی‌آید این چه فرنگی است. زیاده، فدایت.

### پی‌نوشت‌ها :

۱. سند شماره یک در این مجموعه الی سند شماره ۱۰ برگرفته از سازمان اسناد ملی ایران، اسناد بیوتات می‌باشد.
۲. اصل : طومان آغا
۳. اصل : طوران آغا
۴. اصل : طوران.
۵. هواس.
۶. اصل : فہش.
۷. اصل : خواطر.
۸. اصل : خواطر.
۹. اصل : مہو.
۱۰. اصل : کسب.
۱۱. اصل : تله‌فون.
۱۲. محلهای نقطه چین شده در این صفحه از سند به دلیل اتصال به سند دیگر شخص نیست.
۱۳. اصل : بچہ‌هایش.